نگاهی به نقش تأثیرگذار شهید ایرج آقابزرگی در تیپ قمر بنی‌هاشم(ع) در گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید

# آقابزرگی برای رزمندگان چهارمحالی عزیز و محور بود

احمد محمدتبریزی

**شهید ایرج آقابزرگی از فرماندهان تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم(ع) حضور پررنگ و مداومی در جبهه‌ها داشت و شجاعت و مسئولیت‌پذیری‌اش زبانزد رزمندگان بود. شهید آقابزرگی با وجود مجروحیت و جانبازی هیچ‌گاه صحنه نبرد را خالی نکرد و حتی با عصا در عملیات سرنوشت‌ساز الی بیت‌المقدس حاضر شد. برادر شهید، یوسف آقابزرگی، در چندین عملیات در کنار برادرش حضور داشت و خاطرات زیادی از او دارد. وی در گفت‌وگو با «جوان» از دلاوری و شجاعت برادرش در عملیات‌ها و مهربانی و محبتش در پشت جبهه می‌گوید که در ادامه می‌خوانید.**

**شهید فرزند چندم خانواده بود و شما و برادرتان در چه فضایی رشد کردید؟**

ما هفت فرزند هستیم که شامل چهار پسر و سه دختر می‌شود. شهید متولد ۱۳۴۱ و فرزند سوم خانواده بود. پدرمان نقاش بود و برای امرار معاش به کویت می‌رفت. پدرمان به مدت ۴۰ سال این کار را انجام داد. آقاایرج در شهر نافچ از توابع شهرکرد به دنیا آمد و در همین منطقه پا گرفت و بزرگ شد. ایشان بزرگ‌ترین پسر خانواده بود و در نبود پدر، بزرگ‌تر ما به حساب می‌آمد و بیشتر مسئولیت‌ها روی دوش ایشان بود. البته یک دایی هم داشتم که ایشان هم خیلی کمک‌مان می‌کرد.

**شهید چطور به سمت مسائل مذهبی و دینی کشیده شد؟**

هنگامی که برادرم در دوران دبیرستان درس می‌خواند راهپیمایی‌های انقلابی مردم در حال اوج گرفتن بود و ایشان از طریق دوستانش با امام و انقلاب آشنا شد و بیشتر از قبل در فضای مذهبی قرار گرفت. دیگر در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و در نافچ هم فعالیت‌های زیادی داشت و با بزرگ‌ترها جهت مبارزه با رژیم پهلوی همکاری می‌کرد. از سال ۱۳۵۷ دیگر کارها و فعالیت‌هایش به صورت جدی شروع شد. جریان انقلاب ایشان را وارد فضای دینی و مذهبی کرد. دیپلم را که گرفت جنگ هم شروع شد. سال ۱۳۶۰ اولین بار به جبهه رفت و بیشتر از دو سال به صورت بسیجی در جبهه بود و از سال ۱۳۶۲ وارد سپاه شد.

**از میان اعضای خانواده‌تان، شهید اولین کسی بود که وارد بسیج و سپاه می‌شد؟**

بله. تفاوت سنی من و برادرم شش سال بود و ایشان در هر مسئله‌ای پیشروتر از من بود. من در زمان جنگ در جبهه در کنارش حضور داشتم ولی در زمان انقلاب سنم خیلی پایین بود و فقط یادم می‌آید که ایرج از نافچ سوار ماشین‌های باری می‌شد و برای راهپیمایی به شهرکرد می‌رفت. من فرزند چهارم خانواده بودم و به لحاظ سنی از همه به آقاایرج نزدیک‌تر بودم.

**با شما درباره انقلاب و امام صحبت می‌کردند؟**

من به واسطه ایشان وارد فضای انقلاب و دفاع مقدس شدم. پس از انقلاب در نافچ بسیج تشکیل شد و شهید همکاری زیادی با بسیج داشت. به نوعی آقاایرج بسیج را در نافچ بنیان گذاشت و جزو اولین نفراتی بود که در این منطقه به بسیج پیوست. در کل آقاایرج آدم فعالی بود و بی‌وقفه کار می‌کرد. من هم با وجود اینکه سنم پایین بود در بسیج فعالیت می‌کردم و شب‌ها به گشت‌های شبانه می‌رفتیم. نافچ در زمان جنگ روستا بود و بعداً شهر شد.

**بعد از انقلاب به صورت مداوم در جبهه حضور داشتند؟**

ایشان قرار بود زمان انقلاب سربازی‌اش را انجام دهد که دیگر به سربازی نرفت تا اینکه برای اولین بار در ۱۹ سالگی به جبهه اعزام شد. سال ۱۳۶۰ به مدت یک ماه در شهرکرد آموزش نظامی دید و با ۱۷ نفر از روستای‌مان عازم جبهه شد و در عملیات مهم فتح‌المبین شرکت کرد. شهید در این عملیات مسئولیت یک گروه ۷۰ نفره را که کار گشت و شناسایی انجام می‌دادند برعهده گرفت. در فتح‌المبین باید به منطقه‌ای که تانک‌های عراقی قرار داشتند، می‌رفتند و تانک‌ها را منهدم می‌کردند. در جریان همین عملیات تیر به ران پایش خورد و مجروح شد. ایشان را به عقب آوردند و چند روز در بیمارستان قائمشهر مازندران بستری بود. بعد به خانه آمد ولی خیلی در خانه نماند. با عصا به منطقه برگشت و در عملیات الی بیت‌المقدس شرکت کرد. می‌دانست این عملیات چه عملیات مهمی است به همین خاطر می‌خواست هر طور که شده، در عملیات بیت‌المقدس حاضر باشد.

**حضور در عملیات مهمی مثل بیت‌المقدس با عصا و پای مجروح کار بسیار سختی است که شهید انجام دادند.**

بله، شهید در تمام عملیات‌های مهم حاضر بود و هر بار مسئولیت‌هایش سنگین‌تر و مهم‌تر می‌شد. نخست مسئول گشت و شناسایی شد بعد معاون گروهان، فرمانده گروهان، معاون گردان، فرمانده گردان، فرمانده آموزش نظامی و مسئول محور عملیاتی شد و در نهایت در عملیات کربلای ۵ با مسئولیت فرمانده آموزش نظامی به شهادت رسید. حتی خاطرم هست یک زمانی قبل از عملیات بدر و خیبر به اتفاق شهید نوروزی دوره‌ای را جهت فرماندهی گردان در پادگان امام علی(ع) تهران گذراندند. شهید در کنار اینکه به صورت تجربی در جبهه حضور داشت و مسائل را می‌آموخت، اما باز هم می‌خواست به صورت علمی و اصولی دانش و آگاهی‌اش را بالا ببرد. ایشان به نوعی محور بچه‌های چهارمحال و بختیاری بود. حتی در زمان تشکیل تیپ قمر بنی‌هاشم(ع) شهید آقابزرگی برای بچه‌های چهارمحال نقش محوری داشت. بسیاری از رزمندگان و فرماندهان ایرج را می‌شناختند و اعتبار زیادی در بین فرماندهان داشت.

**با اینکه در اوج جوانی بودند، مسائل مربوط به اطلاعات- عملیات را از کجا یاد گرفته بود که این‌طور پخته عمل می‌کرد؟**

در اوایل جنگ چندین نفر را از شهرکرد داشتیم که مسئولیت‌های مهمی برعهده داشتند. شهید ترکی در جبهه مسئول محور شوش بود و در مقطعی هم فرمانده تیپ علی بن‌ابیطالب(ع) می‌شود. بچه‌های چهارمحال و بختیاری توان رزمی بالایی در جبهه و استعداد خاصی در دلاوری و جنگاوری داشتند. برادر من هم مثل همین نیروها بود و با تمام توان در جبهه حاضر می‌شد. از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۲ که لشکر قمر بنی‌هاشم(ع) تشکیل شد شهید در بیشتر عملیات‌ها شرکت داشت. قبل از آن در لشکر ۸ نجف اشرف به فرماندهی شهید احمد کاظمی حضور داشت و همراه با نیروهای این لشکر در عملیات‌ها شرکت می‌کرد.

**شده بود در مقطعی با هم در جبهه حضور داشته باشید؟**

من سال ۱۳۶۲ برای اولین بار برای دیدن آموزش نظامی به نجف‌آباد رفتم و برای خط طلائیه و کوشک با گردان یازهرا بودم و بعد از آن برای عملیات‌های والفجر ۸ و کربلای ۴ و ۵ با شهید در منطقه بودم. برای عملیات آخری که منجر به شهادت ایرج شد حدود چهار ماه با همدیگر بودیم. در کربلای ۴ هم گردان ما پیشروی خوبی کرد که دستور عقب‌نشینی آمد و نیروها عقب‌نشینی کردند. چند روز بعد عملیات کربلای ۵ شروع شد که ایشان در ۲۱ دی ۱۳۶۵ به عنوان مسئول محور در منطقه شلمچه به شهادت رسید.

**با توجه به حضور مداوم‌شان در جبهه‌ها احتمال شهادت برادرتان را می‌دادید؟**

همین حضور مداوم‌شان در جبهه به مرور ما را به این باور رسانده بود که ایرج شهید خواهد شد. برادرم و دو دوست دیگرش، سه رفیق بودند که با فاصله شش ماه از هم شهید شدند. شهید سیدکمال فاضل، فرمانده گردان یازهرا بود که در عملیات والفجر ۸ شهید شد. شش ماه بعد شهید رحمانی از گردان امام سجاد(ع) در پاتک جزیره مجنون به شهات رسید. ایرج ما هم شش ماه بعد در دی‌ماه شهید شد. وقتی دو دوستش شهید شدند روحیه‌اش خیلی تغییر کرد. مدام می‌گفت بعد از شهادت دوستانم دیگر ماندن من هم صلاح نیست و من هم باید بروم. خانواده وقتی این عشق را در وجود ایشان می‌دیدند فکرش را می‌کردند که شاید روزی دیگر از جبهه برنگردد. این اواخر دیگر شهادتش برای خودش و خانواده مسجل شده بود.

**دوستان شهید به ایشان لقب مردی که نمی‌خندد را داده بودند، جریان این لقب را می‌دانید؟**

اول اینکه کمی به خاطر حالت چهره شهید بود و دیگر اینکه چون شهید مربی تاکتیک و مسئول آموزش بود و در جبهه مسئولیت داشت خیلی با جدیت با نیروها برخورد می‌کرد. مثلاً وقتی من را برای خشم شب می‌برد برخوردش با من خیلی جدی بود. در کل در کار کاملاً جدی بود و اصلاً نمی‌خندید. به خاطر همین جدیت نیروها به ایشان می‌گفتند مردی که نمی‌خندد.

**نظم و انضباط خیلی برایشان مهم بود؟**

بله، به نظم در کار خیلی اهمیت می‌داد، البته باید بگویم در کنار این جدیت، همیشه خیرخواه نیروهایش بود و بسیار به آنها اهمیت می‌داد. گاهی پیش می‌آمد که برای نیروهایش با بعضی از مسئولان بحث می‌کرد. اگر کسی به نیروهایش زور می‌گفت جلویشان می‌ایستاد و حرفش را می‌زد. گاهی هم از برخی حرف‌ها دلخور می‌شد ولی هیچ وقت از مسئولیت شانه خالی نمی‌کرد. خیلی روی بچه‌های چهارمحال و بختیاری حساسیت داشت و اجازه نمی‌داد حرفی به نیروهایش بزنند. خیلی هوای نیروهایش را داشت و روی شهرش حساس بود. یکی از دوستان شهید می‌گفت ایشان لیدر ما در تیپ و لشکر بود. شهید آن زمان الگوی خیلی‌ها در چهارمحال بود و نیروهای خوبی هم زیر دست ایشان پرورش پیدا کردند.

**در خانه هم همین‌قدر جدی بودند؟**

نه در خانه این‌گونه نبودند. در جبهه خیلی با هم گرم نمی‌گرفتیم تا یک موقع کسی ناراحت نشود. مثلاً می‌گفت اگر ما با هم گرم بگیریم و خوش و بش کنیم اگر کسی برادر نداشته باشد از این خوش و بش ناراحت می‌شود. اما در خانه حسابی با هم صحبت می‌کردیم و از خاطرات‌مان می‌گفتیم. مادرمان می‌گفت شما که در جبهه با هم بودید دیگر چه حرف‌هایی مانده به هم بگویید و ما می‌گفتیم در جبهه خیلی با هم صحبت نمی‌کنیم. شهید در جبهه طور دیگری رفتار می‌کرد و در خانه و کنار خانوده رفتار دیگری داشت.

**شهید ازدواج کرده بودند؟**

آقاایرج سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد. یک فرزند پسر به نام محمدمهدی داشت که متأسفانه در پی یک حادثه تلخ در ۳۲ سالگی از دنیا رفت. درگذشت فرزند شهید ضربه خیلی سختی برایمان بود چون ایشان تنها یادگار شهید بود و همین بیشتر ناراحت‌مان می‌کرد. فرزند شهید به خاطر تصادفی

> در جبهه خیلی با هم گرم نمی‌گرفتیم تا کسی ناراحت نشود. مثلاً می‌گفت اگر ما با هم گرم بگیریم و خوش و بش کنیم اگر کسی برادر نداشته باشد از این خوش و بش ناراحت می‌شود. اما در خانه حسابی با هم صحبت می‌کردیم و از خاطرات‌مان می‌گفتیم

که پیش آمده بود چندروزی در کما بود که دیگر وقتی امیدی به بهبودی‌شان نبود ما رضایت دادیم اعضای بدنشان را اهدا کنند. روزهای خیلی سختی بود ولی مردم نیز در تشییع پیکر ایشان جبران کردند و حضور پرشوری داشتند.

**شهید چقدر روی ساده‌زیستی و کمک به دیگران تأکید داشت؟**

شهید خیلی به دیگران کمک می‌کرد. گروهی در نافچ داشتند که کنار هم فوتبال بازی می‌کردند و تابستان‌ها به کمک کشاورزهایی می‌رفتند که بچه بزرگ نداشتند و محصولات‌شان در آستانه خراب شدن بود. گروه می‌شدند و بدون اینکه یک ریال بگیرند به مدت چند روز به کمک این خانواده‌ها می‌رفتند. یا به کارهای بنایی برای ساخت یک مسجد کمک می‌کرد. گاهی هم من را می‌برد ولی به من مزد می‌داد. بعدا متوجه شدم که خودش هیچ دستمزدی از مسجد نگرفته و از جیب خودش دستمزدها را پرداخت کرده است.

**کدام خصوصیت اخلاقی ایشان در ذهن‌تان پررنگ مانده است؟**

تواضع ایشان مثال‌زدنی بود. با وجود اینکه خیلی‌ها ایشان را بالا می‌دیدند ولی خودش اصلاً چنین نگاهی نداشت. هر وقت از جبهه برمی‌گشت به خانواده شهدا سرکشی می‌کرد و به مجروحان سر می‌زد. به هیچ‌کس نمی‌گفت چه مسئولیتی در جبهه دارد و فقط می‌گفت من یک بسیجی هستم. خیلی‌ها بعد از شهادت ایشان فهمیدند در جبهه فرمانده بوده است. یک بار هم ندیدیم لباس فرم سپاه را در نافچ بپوشد و بخواهد روی این موضوع مانور بدهد.

**مراسم تشییع پیکرشان چگونه برگزار شد؟**

من در عملیات کربلای ۵ مجروح شدم و چند روز طول کشید تا عقب بیایم. من می‌دانستم که ایرج شهید شده و چند روزی که در خانه بودم به کسی چیزی نگفتم. مرتب از من سؤال می‌کردند ایرج کجاست و من می‌گفتم نمی‌دانم. روزی که بستگان آمدند و گفتند ایرج شهید شده بار بزرگی از شانه‌های من برداشته شد. خیلی برایم سخت بود سه، چهار روز موضوع به این مهمی را به کسی نگویم. در عملیات کربلای ۵ چهارمحال و بختیاری شهید زیاد داده بود می‌خواستند برادرم را همراه ۵۰ شهید دیگر تشییع کنند. روز تشییع پدرم کویت بود و نتوانست به چهارمحال بیاید. ما گفتیم پیکر شهید را تشییع نکنیم تا پدرمان از کویت برسد و برای آخرین بار فرزندش را ببیند. اما گفتند چون آقاایرج فرمانده بوده بهتر است همراه دیگر شهدا تشییع شود. در نهایت تشییع و خاکسپاری شهید، بدون اینکه پدرمان، برای آخرین بار ایشان را ببیند انجام شد. شبی که شهید را خاک کردیم تازه پدرم از کویت رسید. آقاایرج وصیت کرده بود وقتی می‌خواهید من را دفن کنید پیکرم را بلند کنید تا مردم ببینند چیزی از این دنیا نبرده‌ام. من دیدم که سه بار پیکر برادرم را با کفن بلند کردند و پایین آوردند.

**صورت‌شان آسیب زیادی دیده بود؟**

نه اتفاقاً صورت شهید سالم بود و تنها پشت سرش سوراخ شده بود. شب شهادت آقاایرج ما با هم بودیم و هنگام شهادت وقتی ترکش به ایشان می‌خورد من را سریع دور می‌کنند. یک ترکش پشت سرش خورده و همان باعث شهادتش شده بود.

**در پایان اگر خاطره‌ای از شهید دارید برایمان بگویید.**

خاطره که زیاد دارم. وقتی عملیات کربلای ۵ می‌خواست شروع شود شهید مرتب در کانال رفت و آمد می‌کرد و صورتم را می‌بوسید. من می‌گفتم مگر چه خبر است؟ می‌گفت این دفعه آخر است و معلوم نیست چه اتفاقی بیفتد. می‌گفت خدا کند تو شهید نشوی و خیلی نگران پسرش بود. هم نگران من بود و هم نگران فرزندش. عملیات آخر خیلی برایمان سخت بود. در آن مدت فقط یک بار محمدمهدی را دید.

شهید آقابزرگی نفر دوم از چپ

> وقتی دو دوستش شهید شدند روحیه‌اش خیلی تغییر کرد. مدام می‌گفت بعد از شهادت دوستانم دیگر ماندن من هم صلاح نیست و من هم باید بروم. خانواده وقتی این عشق را در وجود ایشان می‌دید فکرش را می‌کرد که شاید روزی دیگر از جبهه برنگردد. این اواخر دیگر شهادتش برای خودش و خانواده مسجل شده بود

## جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۷۰

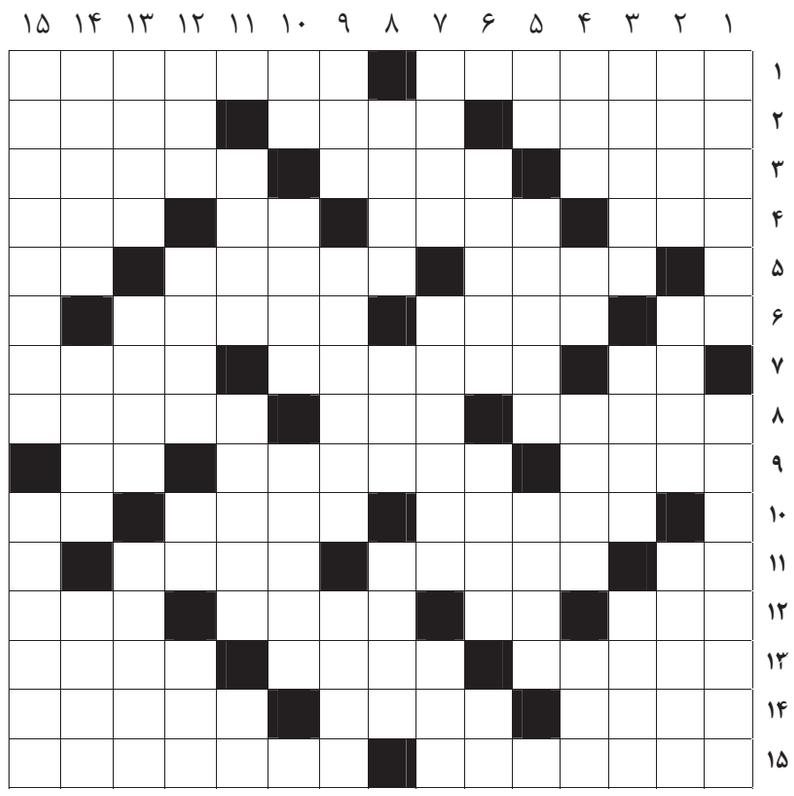

### از راست به چپ

■ ۱- نام فرشته روزی- نابود کردن ■ ۲- اداره دارایی قدیم- اندیشه- شهر زادگاه سردار دل‌ها ■ ۳- از نرم افزارهای مایکروسافت- قاضی ورزشی- روبرگرداندن ■ ۴- حلزون گیلانی‌ها- دشمنی دیرپا- صورت- اسمی دخترانه ■ ۵- از نخست‌وزیران هند- مشاور- پول ژاپن ■ ۶- دویدن- بز کوهی- نگهبانی ■ ۷- نقشه فرنگی- بی‌رحمی- دانشمند ■ ۸- شادابی- نظر و عقیده- همراه پسغام ■ ۹- جذام و خوره- فیزیکدان انگلیسی که همه گازها را به مایع تبدیل کرد- عنصر شیمیایی ■ ۱۰- سیاره زحل- واحد پول ارمنستان- حرف همراهی عرب ■ ۱۱- صدای کلفت- قرقره- موجود تک‌سلولی ■ ۱۲- نوعی پرنده- روستا- تازه- پلنگ ■ ۱۳- همسایه شمال غربی کشورمان- سایبان چشم- جنس ۱۴- قاره کهن- از قهرمانان تورانی شاهنامه- ناسپاسی ■ ۱۵- ماده سمی برگ توتون- نوعی رابطه متقابل بین دو جاندار

### از بالا به پایین

■ ۱- پیگیری- جاذبه گردشگری کرمانشاه ■ ۲- نوعی نارنگی- محل وصول عوارض مرزی- تیم فوتبالی معتبر در فرانسه ■ ۳- شهری در آذربایجان شرقی- واحد مکالمات تلفن- زشت ■ ۴- ناامید بودن- بالای فرنگی- بخشنده- سخن بیهوده ■ ۵- آوای رزمی کار- زیرکی- تل و پشته ■ ۶- فیلسوف معروف یونان باستان- چاق- قدم یک‌پا ■ ۷- زبان قرآنی- اضطراب و تشویش- فلز ساختمانی ■ ۸- هر سنگ قیمتی- درخت قالیبافان- بزرگ‌زادگان ■ ۹- برف آذری- اثر هومر، نویسنده یونان باستان- تفرجگاهی در شمال تهران ■ ۱۰- تکرار حرفی- شهر انگلیسی- ضربه‌ای در بدمینتون ■ ۱۱- پاره‌ها- تبعات- بوی پشم سوخته ■ ۱۲- پرهیزگاری- معامله مورد علاقه کاسب- شراب- بخش بارگیر تریلی ■ ۱۳- فرزند کاوه- سرکش- شهری در اوتارپرادش هند ■ ۱۴- جمع مبدأ- پشیمان- ماده خمیر مانند در بنایی ■ ۱۵- خودنمایی- زبان یهود

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | | | | | ۷ | | | ۱ |
| ۶ | | | | ۵ | | | | ۷ |
| ۹ | | | | | | | | ۸ |
| | | | ۳ | | ۸ | | ۶ | |
| | | ۷ | | | | | ۱ | |
| | | ۲ | ۹ | | | | ۵ | |
| | ۵ | | | ۲ | ۶ | | | |
| | | | | | | ۴ | | |
| ۲ | ۱ | | | | ۹ | ۳ | | |

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۶ | ۸ | ۹ | ۹ | ۴ | ۷ | ۷ | ۱ | ۴ |
| ۷ | ۴ | ۴ | ۴ | ۷ | ۱ | ۶ | ۶ | ۸ |
| ۹ | ۷ | ۱ | ۶ | ۴ | ۸ | ۴ | ۷ | ۴ |
| ۴ | ۷ | ۷ | ۴ | ۸ | ۹ | ۴ | ۶ | ۱ |
| ۴ | ۱ | ۹ | ۷ | ۶ | ۴ | ۸ | ۷ | ۴ |
| ۴ | ۶ | ۸ | ۷ | ۱ | ۴ | ۹ | ۴ | ۷ |
| ۷ | ۴ | ۷ | ۴ | ۴ | ۶ | ۱ | ۸ | ۹ |
| ۸ | ۹ | ۴ | ۱ | ۷ | ۴ | ۴ | ۶ | ۶ |
| ۱ | ۴ | ۶ | ۸ | ۹ | ۴ | ۶ | ۴ | ۷ |

### جدول کلمات متقاطع
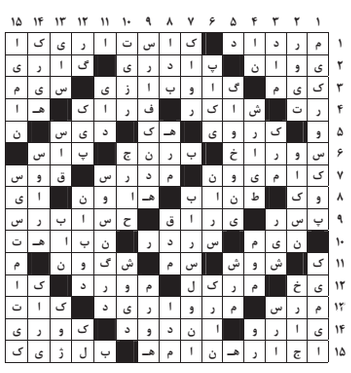
پاسخ جدول شماره ۶۲۶۹